



ایران در دوران معاصر

ایران من - هشت سال دفاع مقدس

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۳۰ مرداد ۱۳۹۲ ۶۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

ایران من فرستاده شده توسط : مینا به نام جهان آفرین سلام و درود بر شما ، میخواهم برایتان از مکانی بگویم که سرزمینم است جایی که در آن متولد شدم و در دامان پر مهر و محبت آن پرورش یافتم. او مرا بزرگ کرده است مرا یاری کرده است تا به اینجا برسم مرا با فرهنگ خود آشنا کرده و نامم را ایرانی گذاشته. آری ایرانی.... اینجا ایران است. بله ایران سرزمین شیر مردان و رستم نشان ها. همین خاکی که حال پایت بر رویش است خاک مقدس و با ارزش کشورم ایران است. درک چنین مکانی سخت است. زیرا اینجا جایی است که همبستگی مردمان ودلاوری



ایران من

فرستاده شده توسط : مینا

به نام جهان آفرین

سلام و درود بر شما ، میخواهم برایتان از مکانی بگویم که **سرزمینم** است جایی که در آن متولد شدم و در دامن پر مهر و محبت آن پرورش یافتم. او مرا بزرگ کرده است مرا یاری کرده است تا به اینجا برسم مرا با فرهنگ خود آشنا کرده و نامم را ایرانی گذاشته. آری ایرانی....

اینجا ایران است. بله ایران سرزمین شیر مردان و رستم نشان ها. همین خاکی که حال پایت بر رویش است خاک مقدس و با ارزش کشورم ایران است. درک چنین مکانی سخت است. زیرا اینجا جایی است که همبستگی مردمان ودلاوری مردان و صبوری زنانشان زبان زد است. و فرهنگ و هنر نزد خودشان و برتر ز دیگران.

...

این **مرز و بوم** فرزندی دارد از جنس خاک از جنس جوانمردی از جنس شرف و آزادی. فرزندان این سرزمین کسانی

اند که از آرزوها ، آرمان ها و خواسته های جوانی خود میگذرد و آزادانه به سوی مرز کشورشان میروند تا از دین خدا ومملکت وناموس خود دفاع کنند، تا خاکی تا قطره ای تا حتی ذره ای ازایران زمین به دست بیگانه نیفتد.نمیدانم آنان زمینی بودند یا آسمانی ولی هرچه بودند به خاطر من و تو حال نیستند.

طلاییه ، شلمچه ، دو کوهه ، ارون رود و هویزه.....این ها نام شهرهایی در مرز ایران است مکان هایی که روزگاری پدران و نیکانمان در آن جنگیده اند.جایی که وجب به وجبشان خون ریخته خون آنانی که میتوانستند حال با آرامش کنار خانواده خود زندگی کنند.انان با رفتنشان این آزادی را به ما هدیه کردند ، آزادی که حال بیگانه سرورمان نیست و چادرمان را بیگانه از سرمان نمیکشد.آنانی که رفتند رفتند تا فرهنگشان ایرانی اسلامی بماند و غربی نشود رفتند تا کسی به مادران و دخترانشان بی احترامی نکند.آنان غیرت دارند آنان شرف دارند.آنان مردمانی از ایران ، از شهر همبستگی ، از کوچه جوانمردی و از بن بست شهادتند. و پلاکشان..... و پلاکشان در گردنشان است و از هویتشان گواهی میدهد.

وقتی کاروان در پشت راهنما در طلاییه میروند اگر عقب بیفتی صدایی راهنما از راهنما نداری و نمیشنوی که او چه می گوید.اما صدایی بسیار نزدیک انگار که فردی در کنارت با تو سخن میگوید به تو میرسد این صدا به این خاطر است که مردانی که آنجا بوده اند حال نمیخواهند تا تو صدای راهنما را نشنوی انان میخواهند که تو بدانی سه راهی شهادت کجاست انان میخواهند که تو بدانی طلاییه به چه معناست انان رودخانه را بلند گو قرار میدهند همان رودخانه ای که روزگاری در آن جنگیده اند.عجیب است اما واقعی....

وقتی از وقایای جنگ میشنوم همه اش برایم عجیب است. عجیب است تا باور کنم پدرم هم رزمی اش را در جلوی چشمانش از دست داده است.عجیب است تا باور کنم که پسری که پای مادرش میافتد واز او میخواهد تا به او اجازه دهد به جبهه رود.عجیب است تا باور کنم که مادری تنها با یک عکس فرزندش و یک مزار که ممکن است در آن فقط تکه ای از استخوان های او باشد سال های فراغ را تحمل می کند.و عجیب تر از همه برایم این است که در اطرافم کسانی اند که به وصیت مشترک این همه شهید و رزمنده و ایثارگر گوش نکرده اند خلاصه این وصیت اینست خواهرم حجاب تو از خون من با ارزش تر است،حجابت را حفظ کن.

آخر چطور میتوانی مانند فرهنگی لباس بپوشی که روزگاری میخواستند کشورو دینو وفرهنگت را بگیرند.چطور می توانی تن 213255 نفر را در گور بلرزانی.چطور میتوانی باران اشک مادر و همسری را نادیده بگیری.اگر آنانی که رفتند حال نبودند الان باید به جای استفاده از وازه زیبای پدر آب میگفتی و مادر را ام میشناختی. ودر فرهنگی دیگر بزرگ میشدی.آیا در آن صورت نمیگفتی که آنان چه مردان ترسویی بودند؟؟آیا روزی هزار بار برایشان متاسف نمیشدی؟؟پس خدای را سپاس کن که در دوران جنگ ، ایران ، گروهی از شجاع ترین و دلوار ترین و مردانه ترین مردان و زنان را داشته که میخواستند تو همیشه مادر و پدر گویی.حال تو هم سعی کن که فرزندت مامی و ددی نگوید و همچنان این اسم ها ، مقدس بمانند.

قبل از اینکه به طلاییه رفته باشم ، میگفتم چرا باید کفشان را در انجا دریاوریم اما پس از دیدن انجا تحولی عظیم وجودم را فرا گرفت.فهمیدم که بی احترامیست که با کفش راه برویم باید درک کنیم درک کنیم که پدرانمان در این خاک در این مکان چه کشیده اند.کفشت را در می آوری وقتی پایت روی یک سنگ رفت دردت گرفت پس آنان که

آنجا بوده اند چه کشیده اند که تیر در پای و در دستشان بود و میدویدند و میجنگیدند. به خاطر من و تو.....

میخواهم آرام آرام راه بروم تا درک کنم تا بهفهم ، تا با خاک سخن گویم اما پدرانمان ما را درک کرده اند و میدانستند که نمیخواهیم بیگانه سرورمان باشد میدانستند که می خواهیم آزاد باشیم. آرام راه میروم تا درکت کنم تو میدوی زیرا درکم کردی. خاک طلائی را دوست دارم زیرا هنگامی که در سکوت آنجا راه میروی و آرامش خاصی داری ناگهان با صدای خش خش ترک خاک میترسی حال فکر کن که در خوابی و دشمن شبیه خون میزند چه میکنی پس درک کن که چه کرده اند..... دوست داشتم در زمان جنگ بودم زیرا در آن صورت تکلیفم با خودم مشخص بود یا باید از مرز و کشورم دفاع میکردم یا مانند موش در سوراخ می ماندم اما حالا نمی دانم که چگونه جلوی این جنگ نرم را بایستم نمیدانم که چگونه جلوی از بین رفتن فرهنگ را بگیرم فرهنگ ایرانی و فرهنگ ایرانی و پارسی ام. حال در این زمان صدای بلند آژیر خطر را بیشتر از صدای آرام جنگ نرم دوست دارم.

نمی دانم که آنانی که رفتند یا آنانی که ماندند از آن هشت سال تحمیلی را چه بنامم. نمیدانم به چه نامی صدایشان کنم ایثارگر ، شهید ، اسیر ، آزاده. درست است که این نام ها هر کدام متفاوت است و برای فرد خاصی است اما من دوست دارم که آنان را با نام مقدس پدر صدا کنم. اجازه میدهید؟ زیرا شما پدرانی بودید که خوبی فرزندان ندیدیتان یعنی من و دوستانم را میخواستید. اکنون در این زمان و مکان نوبت ماست نوبت من وتوست، نوبت ماست که کاری کنیم که شرمنده نباشیم . حال هدف دشمن شلمچه و طلائی نیست هدف او قلب من وتوست قلب ساده جوانان و نوجوان پاک ماست.

هدف او تیره کردن قلب کودکیست که در روز عاشورا برای امامش برای امام مظلومش گریه میکرد و اشک میریخت هدف او اینست که تو خود را گم کنی و فرهنگت را پایمال کنی حال چه میکنی آیا مرد دفاع از قلبت نیستی. اگر فکر میکنی نمیتوانی به گذشته ات بنگر که بدانی از نسل کیانی بدانی در سرزمینی متولد شده ای که مردانی مانند کوروش دارد، رستم و سهراب و سیاوش دارد، بدانی ستارخان و میرزا کوچک جنگلی را دارد بدانی نوجوانی همانند فهمیده را دارد، بدانی بابایی و چمران و خمینی دارد. بدانی که او مردمانی دارد که همه چیز آنان ایران است آری ایران، ایران، ایران.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «ایران من - هشت سال دفاع مقدس»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1319/pdf/ایران-من.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵